



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۰۲/۰۲



م، نعیم بارز

فدرالیزم طلب در افغانستان یعنی اعلام تجزیه و آغاز جنگ داخلی نافرجام!

بار دیگر بعد از بقرت رسیدن طالبان آنهای که از قدرت و ثروت اندوژی دور افتیده اند کسانی مثل عبدالرشید دوستم، لطیف پدram و حتی سرور دانش این شاگرد مکتب قوم ایران آخوندی سابق معاون دوم رئیس جمهور اشرف غنی، جدی تر از هر وقت دیگر صدای فدرالیسم خواهی را بلند کرده اند، باید یاد آور شوم که بحث ها و حرکت های نظام فدرال خواهی برای افغانستان چه وقت آغاز و تحت چه شرایطی مطرح شده است؟

یکبار در سر آشوب سقوط حکومت داکتر نجیب الله، پس از ده سال ادامه جنگ و جنایت، دولت شوروی که دریافت افغانستان را نمیتواند تحت تسلط خود نگهدارد، آنگاه به این فکر افتاد تا به سردمداری عبدالرشید دوستم مناطق شمال کشور را از پیکر افغانستان جدا سازد و به همین خیال اکثراً ساز و برگ نظامی را از مرکز و جا های دیگر به شمال انتقال دادند اما خوشبختانه مجال تجزیه را نیافتند.

دومین بار در دوران حکومت برهان الدین ربانی بود که در اثر جنگهای میان گروهی عملاً حالت ملوک الطوایفی سراسر کشور را در بر گرفته بود.

سومین بار مشخصاً در سال 1382 روز برگزاری نو روز در شهر مزار شریف بود که محمد ظاهر شاه، پادشاه سابق، با پسرش شهزاده میرویس و نواسه اش مصطفی ظاهر حاضر بودند، جنگ سالار عبدالرشید دوستم، دست پرورده حزب «دیموکرتیک خلق» بعد از سخنرانی قسیم فهیم، با نهایت گستاخی و بیشرمی بیان داشت که «جنبش ملی اسلامی» نام نهادش خواهان برقراری نظام فدرالیزم در افغانستان بوده و میخواهد کمیسیونی را موظف سازد که برای تدوین قانون اساسی این موضوع را بررسی و ابراز نظر نمایند.

چهارم: همچنان این موضوع در سیمینار والیها بحضور آقای کرزی نیز از سوی بعضی جنگ سالاران به صراحت مطرح شد و بعد از آن در این رابطه در یکی دو سال بعد از آن، حاجی محمد محقق از حزب نام نهاد «وحدت»، احمد ولی مسعود، عبدالرشید دوستم و دیگران با یکی دو نفر سناتور های امریکایی مجالسی در این زمینه بداخل و خارج کشور برگزار نمودند که بیشتر از همه لطیف پدram این مزدور شناخته شده رژیم آخوندی ایران در همه جا به دفاع از نظام فدرالیزم در افغانستان سخن رانده و گلو پاره کرده است که زیر این اسم و رسم هدفی جز تجزیه کشور و پیوند دادن هر قسمت آن به دولت های حامی شان چیزی دیگری نبوده است.

البته در این ارتباط در هر زمان مقالات تحلیلی ارزشمندی از قلم صاحب نظران محترم مثل دوکتور سید عبدالله کاظم و دیگران راجع به چگونگی نظام فدرالیزم و اثرات منفی آن برای افغانستان در نشرات برون مرزی انتشار یافته و اکنون که برای بار دوم طالبان به حمایت دولت پاکستان و دیگر دولت های چشم طماع دوخته در افغانستان، بقدرت رسیده اند باز هم از سوی به اصطلاح دایی های مهربان تر از مادر برای صلح و قطع جنگ نسخه فدرالیزم را مطرح و ارائه نموده اند، که ایجاب میکند به آن پرداخته شود:

در اینجا از آنهای که در تحت تاثیر تبلیغات جنگسالاران تصور میکنند شاید منافع مادی و آزادیهای فردی و اجتماعی شان در نظام فدرالیزم و حاکمیت های قومی و محلی خوب تر تمثیل و تامین خواهد شد می پرسم: با چه منطق و استدلالی ممکن است در نظام فدرالیزم فشار فقر، استثمار و خشونت کاسته شده و به آزادی و عدالت اجتماعی بهتری رسید؟

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولی

تا آنجا که تجارب در بعضی کشورها از جمله در پاکستان نشان داده، در آن کشور که به اصطلاح سیستم فدرالیزم برقرار بوده اما بوضاحت دیده میشود که علاوه از فشار حاکمیت مرکزی یعنی قوم پنجابی به عنوان قوم اکثریت به مقابل اقوام و ایالت های دیگر بسی امتیازات، از جمله اقتصادی و تقسیم مقامات مهم ملکی و عسکری را بخود تخصیص داده اند و طور مثال دومین ایالتی بنام پشتون خواه که شامل وزیرستان و بخشی از قوم بلوچ را در بر میگیرد گذشته از فشار های حکومت مرکزی در تحت فشار استثمار و اختناق حکمرانان محلی واقع شده و ظلم و ستم خان و ارباب قومی مذهبی را نیز بدوش میکشند.

بناءً به این تصور که با استقرار نظام فدرالیزم و حاکمیت های قومی، محلی میشود به آزادی و عدالت و رفاه همگانی بیشتر و خوبتری رسید، چیزی جز خواب و خیال نیست.

اول - تجارب در سطح جهان میرساند که با استقرار نظام دیموکراسی، سیکولار و رشد هرچه بیشتر آزادیها و تامین صلح و امنیت میشود جامعه در همه زمینه ها ترقی کرده و مردم به رفاه و عدالت و خوشبختی نسبی برسد.
دوم - از آنهای که خواهان نظام فدرالیزم در افغانستان هستند می پرسیم که آیا کشور افغانستان یک جامعه نو بنیاد است که اقوام مختلف روی اختلاف بر سر ساختار دولت بر سر هم میزنند که در مشارکت سیاسی و ایجاد دولت مرکزی راضی نبوده، میخواهند یک نوع تشکیلات و یا فور ماسیون جدیدی بنام فدرالیزم در کشور شکل گیرد؟

این پرسش را اقلأ تاریخ دوران احمد شاه 1747 در سال و چهل سال دوران محمد ظاهر شاه به خوبی می رساند که اقوام و قبایل مختلف در مشارکت فرهنگی، اداری، سیاسی، اقتصادی و نظامی از خود توافق نشان داده و در کنار هم به زندگی شان ادامه داده اند و در برابر تجاوزات اجنبی مشترکاً از سزمین، و دیگر هستی خود دفاع نموده اند.

لذا برای همچو ادعا ها جای باقی نمانده است که گفته شود اقلیت های قومی این سرزمین راضی نیستند که در تحت یک دولت مرکزی به حیات شان ادامه دهند و برای راه یابی و چاره جویی می باید مساله خود مختاری و نظام فدرالیزم را پیش کش نمایند.

سوم - واضحست که از پیش کش نمودن این طرح ها و حرفها، هدف و خواست قوماندانان سالاری و حامیان خارجی شان این است که چند نفر خونخوار ترین آنها برای در قدرت بودن و ثروت اندوزی در تلاش اند حتی اگر در یک ولایت با دست باز به مطلق العنانی برسند ترجیح می دهند که کشور را پارچه، پارچه کرده تا منافع گروهی و محلی خود شان حفظ شود. چون می دانند که در حالت صلح و تقسیم قدرت بر اساس اهلیت و لیاقت از طریق دیموکراسی و انتخابات آزاد به خواست خود نمی رسند.

البته طالبان نیز از این خواست مستثنی نیستند آنها که فعلاً در سر تا سر کشور در قدرت اند مسلماً خواهان نظام فدرالیزم نیستند اما سیستم مرکزی که هر کس طبق اصول دیموکراسی و انتخابات آزاد حق داشته باشد بقدرت برسد و تشکیل حکومت دهد راضی نیستند زیرا میدانند که چنین اهلیت و ارزش های تخصصی و مسلکی که نیاز جهان امروز است را ندارند،

و به همین لحاظ است که با وجود فشار های از داخل و خارج به باز کردن در تعلیم و تحصیل دختران و کار زنان در ادارات رضایت و آمادگی از خود نشان نمیدهند و تا جای که بتوانند زیر نام اسلام و قانون قرون وسطی شریعت برای حفظ جهل به دیکتاتوری و حاکمیت خود ادامه می دهند.

چهارم - طرح فدرالیزم اساساً خواست دشمنان خارجی افغانستان است، زیرا طور مثال هیچ گرگ درنده نمیتواند یک گوسفندی را سلامت قورت کند، بلکه بصورت قطعه قطعه کرده آنرا می بلعد و دولت های همسایه افغانستان یعنی ایران و پاکستان نیز به این مقصد میکوشند زیر نام فدرالیزم کشور زیبای ما را به چند پارچه تقسیم کرده آنگاه، آنرا بین خود تقسیم و حل و هضم نمایند.

اما در گذر تاریخ و حرکت در مسیر تکامل، جامعه افغانی قبلاً کشمکش بین قبایل، حاکم نشین ها، امیر نشین های به شکل ملوک الطوائفی را از سر گذرانده تا اینکه چه به اجبار یا به اختیار، اقوام و قبایل تا حدودی بهم تنیده و آمیخته اند و درهم ادغام شده اند، بخشی از قدرت حاکمیت محلی و یا شهری خود را بسود ساختن حاکمیت سراسری از دست داده اند و گام بگام در راستای شکل گیری دولت - ملت شدن، قدرت حاکمیت های محلی کم و کمتر شده و آنگاه حاکمیت سراسری شکل گرفته است، تا آنجا که در حال چنان پیوستگی ببار آمده که جدا سازی منطقه و جدا سازی اقوام از هم دیگر نا ممکن گردیده است.

پنجم - البته در اثر تحولات و جنگهای سی ساله، افکار و تمایلات برگشت به نظام ملوک الطوایفی در ذهن قدرتهای محلی بار دیگر زنده شده است، مگر پر واضحست که این تمایلات بیشتر در افکار قدرت های محلی سنتی و بی بند و بار به مسایل ملی دیده میشود، نه به خواست و تمایل اقوام و مردم عادی بی غرض و بی مرض، در مناطق مختلف کشور.

باید از این فدرال طلبان و جنگ سالاران پرسید، شما که تا هنوز به سنت های کهنه و فرسوده گرفتار هستید، به دیموکراسی، انتخابات آزاد و حقوق بشر اهمیت و ارزش قایل نیستید چه شده که به فدرالیزم به عنوان یک پدیده مدرن امریکایی رو آورده اید؟

معلوم است که با این عنوان های جهان پسند ولی در واقعیت امر عوام فریب و غیر عملی در افغانستان میخواهید چون رژیم آخوندی ایران چند صباح دیگر هم با سنت های که تاریخ اعتبار شان به سر رسیده حاکمیت نمایند.

بهر حال با صرف نظر از آنکه تجاوز دولت شوروی تا چه حد تلفات جانی و خسارات بیشمار مادی و معنوی را برای مردم ما بیار آورد، ولی یک فرصتی بود که میشد اتحاد بیشتر را بین اقوام و مناطق مختلف کشور تامین نمود، همین طور در بیست سال اخیر، اما متأسفانه رهبران گروه های جهادی و طالبان نه تنها کار مثبتی در این زمینه انجام ندادند، بلکه بر خلاف تا توانستند به شکل های مختلف مردم را به کینه کشی و دشمنی در مقابل هم قرار دادند و حالا از این طرح ها چنین تصور میرود که شاید هر کدام این جنگسالاران بدخواه خود با دولت های منطقه وارد مذاکره و زد و بند های شده باشند، چنانکه سال ها قبل گلبدین حکمتیار خواسته بود زیر نام کنفدراسیون در زد و بند با حکومت ضیالحق، افغانستان را به پنجمین ایالت پاکستان تبدیل نماید. اما همان طوری که در طرح کنفدراسیون، گلبدین و جنرال ضیا الحق به مقصد نرسیدند، عبدالرشید دوستم، حاجی محمد محقق سرور دانش، لطیف پدram و دیگران نیز به این آرمان خیال انگیز خاینانه شان نخواهند رسید.

آنها و حامیان خارجی شان این را بدانند که سرزمین افغانستان به هر فرد و هر قومی چون تاجک، هزاره، ازبیک، پشتون؛ ترکمن، بلوچ و غیره تعلق دارد که در هر قطره آب دریا ها و هر سنگ و کلوخ و هر قطره گاز و نفت شبرغان و مس لوگر و آهن حاجی گک و هر ذره لعل و زمرد پنجشیر و بدخشان و چیز های دیگر در جاهای دیگر افغانستان باهم سهیم و شریک اند و اینها هیچ کدام قابل تقسیم نیستند. آنچه قابل تقسیم است و ظایف تصدی دولت است که از طریق دولت مرکزی و بر اساس انتخابات آزاد و وضع قوانین بوسیله نمایندگان واقعی مردم و طبق اهلیت ولیاقت می باید عملی گردد.

سخن کوتاه خوشبختانه اکثریت قاطع مردم و اهل سیاست و دین در چند واژه همزیانند (استقلال، تمامیت خواهی کشور و آزادی) هر چند که همدل نیستند و مرام شان یکسان نیست، مگر در آنچه بیشتر شان دعوا ندارند، تمامیت ارضی افغانستان است ولی باید حاکمیت و گروه های سیاسی در مساله تمیز شایستگی افراد و تعیین وظایف، و تصدی هوشیار و آگاه باشند و به آشفتهگی اندیشه ها دچار نشوند، زیرا آنهائیکه در پی قدرت خواهی اند و تمامیت ارضی کشور و منافع ملی برای شان اهمیت ندارد، در این روزگار ضعف و ناتوانی قصد خود را در پوشش های فدرالیزم، کنفدراسیون و یا اسلام سر حد نمی شناسد به منصفه اجرا میگذارند.

پایان